

تأثیر اندیشه های کلامی شیعه بر معتزله

<"xml encoding="UTF-8?">

از مسائلی که درباره شیعه مطرح شده - در کنار دهها تهمت و افترا که در طول تاریخ بدان وارد شده - این مساله است که شیعه در مسائل کلامی به شدت تحت تأثیر اندیشه های معتزله بوده و از خود استقلالی نداشته است. در مطالعه حاضر خواهیم دید که نه تنها چنین نبوده، بلکه عکس قضیه درست بوده، یعنی این معتزله بوده اند که تحت تأثیر افکار شیعی قرار گرفته اند.

نخست ضمن پرداختن به سیر تاریخی بحث، به آرا و انظار برخی از متفکران مسلمان اعم از معتزله و اشاعره و نیز عده ای از متفکران مغرب زمین اشاره خواهیم کرد. سپس بیان خواهد شد که شیعه چگونه به صورت یک گرایش مستقل، از همان نخستین سالهای به وجود آمدن معتزله، از جهات گوناگون در برابر آنها صف آرای کرده است و به نظر می رسد که شکستهای معتزله در همین مرحله زمینه ساز طرح تهمت یاده شده به شیعه می باشد. و در ادامه بحث همچنین به طرح شواهدی خواهیم پرداخت که اثبات میکند معتزله تحت تأثیر شیعه قرار گرفته اند.

در اینجا باید دو نکته را متذکر می شویم:

1. اصل تأثیر و تأثر مساله روشنی است، و نیاز به بحث ندارد که اگر اندیشه های مختلفی در یک جامعه مطرح شود، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در یکدیگر تأثیر خواهند گذاشت، ولی آنچه در بحث حاضر مطرح است، چیزی است فراتر از تأثیرات طبیعی؛ یعنی تأثیراتی که سبب جهت گیری کلی اندیشه های کلامی شیعه گردد، مورد بحث و نقد و در قرار می گیرد.

2. مراد از معتزله گرایشی است که در اوایل قرن دوم توسط واصل بن عطا پایه گذاری شده است (چون ممکن است پیشینه اعتزال را به دوره عثمان یا امام علی (ع) و یا زمانهای دیگر نیز برسانند که در اینجا مد نظر نیست).

ادعای تأثیر پذیری شیعه از معتزله

از نخستین کسان (و شاید نخستین کس) (1) که مساله تأثیر پذیری شیعه از معتزله طرح نموده، خیاط معتزلی م. 300 ه. است. او در کتاب انتصار خویش می گوید:

اما جملة قول الرافضة فهو: ان الله عزوجل ذو قد و صورة و حد يتحرك و يسكن و يدنو و يبعد و يخف و يثقل... هذا توحيد الرافضة باسرها الا نفرا منهم يسيراصحبوا المعتزله و اعتقدوا التوحيد فنفتهم الرافضة عنهم و تبرات منهم فاماجملتهم و مشايخهم مثل هشام بن سالم و شيطان الطاق و علي بن ميثم و هشام بن الحكم و علي بن منصور و السكاك فقولهم ما حكيت عنهم. (2)

در عبارتی دیگر می گوید: «فهل على وجه الارض رافضى الا و هو يقول ان لله صورة و يروى فى ذلك الروايات و يحتج فيه بالا حاديث عن ائمتهم الا من صحبت المعتزله فقال بالتوحيد فنفتهم الرافضة عنها (3) و در قبال اینها اندیشه های معتزله را که ذکر می کند که عبارتند از:

ان الله واحد ليس كمثله شىء لا تدركه الابصار و لا تحيط به الاقطار و انه لا يحول و لا يزول و لا يتغير و لا ينتقل و

انه الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و انه فى السماءاله و فى الارض اله و انه اقرب الينا من حبل الوريد و ما يكون من نجوى ثلاثه الاهو رابعهم و لا خمسة الا هو ساد سهم و لا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اينما كانوا و انه القديم و ماسواه محدث و انه العدل فى قضائه، الرحيم بخلقه، الناظر لعباده و انه لا يحب الفساد و لا يرضى لعباده الكفر و لا يريد ظلما للعالمين... و هذه الاقاويل الامة مجمعة عليها مصدقة قول المعتزله فيها. (4)

جالب اينكه... ادعا مى شود اين اندیشه ها را، خوارج، مفوضه، مجبره، مشبهه و اهل حديث، همگی قبول دارند و گویی هیچ نزاعی بين اهل حديث و معتزله نبوده، دوران محنتی در عصر مامون و معتصم و واثق وجود نداشته، و نیز حسن بصری و واصل اختلافی نداشته اند و تنها شیعه بوده که در این مسائل اعتقادی به انحراف رفته است! چون ادعا این است که همه افراد امت سخنان معتزله را قبول دارند، اما شیعه مسیر انحرافی دیگری دارد! بعد از خیاط اولین کسی که این مطلب را به شیعه نسبت داد، - البته نه به صراحت خیاط - ابوالحسن اشعری است. او می نویسد:

الفرقة السادسة من الرافضة يزعمون ان ربهم ليس بجسم و لا بصورة و لاشبيه الاشياء و لا يتحرك و لا يسكن و لا يماس و قالوا فى التوحيد بقول المعتزله والخوارج و هؤلاء قول من متاخریهم و اوائلهم فانهم كانوا يقولون ما حکینا عنهم من التشبيه. (5)

بعد از اشعری از کسانی که این بحث را دنبال کرد، ابن تیمیه است که می نویسد:

و لكن فى اواخر المائة الثالثة دخل من الشيعة فى اقوال المعتزله كابن نوبختى صاحب كتاب الاراء و الديانات و امثاله و جاء بعد هؤلاء المفيد ابن النعمان واتباعه و لهذا نجد المصنفين كالاشعري لا يذكرون عن احد من الشيعة انه وافق المعتزله فى توحيدهم و عدلهم الا عن بعض متاخریهم و انما يذكرون عن قدمائهم التجسيم و اثبات القدر و غيره و اول من عرف فى الاسلام انه قال ان لله جسم هشام بن الحكم. (6)

در بین متاخرین از کسانی که همین سخن را تکرار می کند، احمد امین مصری است؛ وی می نویسد:

بعض الشيعة فيزعم ان المعتزله اخذوا عنهم و ان واصل بن عطاء من المعتزلة تلميذ لجعفر الصادق و انا ارجح ان الشيعة هم الذين اخذوا من المعتزلة تعاليمهم. (7)

عبد القاهر بغدادی نیز در کتاب الفرق بین الفرق عقیده هشام بن حکم به تجسیم خداوند را از ابن راوندی و جاحظ و ابو عیسی و راق نقل می کند، (8) که همه یا در طول عمر خویش و یاد دوره ای از آن، معتزلی زیسته اند و هم چنین دکتر علی عبدالفتاح حرف ابن تیمیه را تکرار می کند (9).

ابن حزم در الفصل همین نسبت را به شیعه می دهد و اظهار می دارد:

و جمهور متکلمیهم که هشام بن الحكم الکوفی و تلمیذه ابی علی الصکاک و غیرهما یقولوا بان الله تعالى محدث و انه لم یکن یعلم شیئا حتی احدث لنفسه علما و هذا کفر صریح و قد قال هشام هذا فى حين مناظرته لابی الهذیل العلاف ان لربه سبعة اشبار بشبر نفسه (10).

قاضی عبد الجبار همدانی در المنیة و الامل اظهار می دارد.

و تفردوا بان قالوا علم الله حادث و اطبقوا الا من عصم الله على الجبر و التشبيه (11)

شیخ اسحاق بن عقیل نویسنده الفرق الاسلامیه شیعه را متمایل به معتزله و یا از مشبهه می داند؛ البته این را نه به معتزله نسبت می دهد و نه به منابع شیعی مستند می دارند. (12)

در کنار این قبیل نویسندگان مسلمان، برخی از خاورشناسان هم همین حرف ها را تکرار می کنند به ویژه آنها که پیش فرضشان این است وجود شیعه به یک نزاع صرفا سیاسی و اجتماعی برمی گردد و علل دینی در پیدایش آن

نقشی نداشته است (13) .

مکدرموت در بخشهای مختلف کتاب اندیشه های کلامی شیخ مفید این مطلب را بیان کرده، من جمله بعد از نقل ناقص کلام ابن تیمیه می گوید:

از جهت توصیف نخستینی امامیان درست گفته است (که مشبهه بوده اند) ولی چون به بعضی از اسنادها در اواخر قرن سوم که تعلیمات مهمی از معتزله به عاریت گرفته بوده اند، اشاراتی نکرده، سخنی ناتمام است. (14)

مکدرموت در اصل اثر پذیری شیعه از معتزله با ابن تیمیه اختلافی ندارد.

آدام متز نیز می نویسد:

از نظر عقاید و روش کلامی وارث معتزله است و کم اعتنایی معتزلیان به نقلیات ازجمله مواردی است که با مقاصد شیعه می ساخت شیعه در قرن چهارم مکتب کلامی خاصی نداشت. (15)

در همین راستا، مونتگمری وات می نویسد:

امامیه از حیث بینش خیلی دور از بعضی معتزله نیستند و مثلاً قرآن را مخلوق می دانند، لیکن روشن نیست که تاثیر معتزله دقیقاً به چه صورت و از چه راهی بوده است. (16)

استقلال فکری

شیعه و امامت

نخستین وجه استقلال تفکر شیعی مساله امامت است. با توجه به اینکه امامت جانشینی رسالت به جز در مساله اخذ وحی می باشد، همین مساله به تنهایی می تواند اختلافات فراوان دیگری به دنبال داشته باشد. برخی می گویند: شیعه تنها در مساله امامت با معتزله مخالف هستند. به نظر می رسد که این نظیر آن باشد که گفته شود: اختلاف مسیحیان و مسلمانان در نبوت پیامبر اسلام است. در حالی که همین اختلاف نتایج بسیاری به دنبال دارد. اگر شیعه در برابر قیاس یا اجماع اهل سنت موضع گیری می کند یا به امر بین الامرین قائل است، همه از آن رو است که امام تبیین کرده است. پس صرف اختلاف در مساله امامت به طور طبیعی مسائل فراوانی به دنبال دارد؛ چرا که اگر شیعه امامت را پذیرفت، نه فقط در باب اخلاق و احکام، بلکه در باب عقاید هم سخن امام را می پذیرد و برای همین مسائل استدلال و احتجاج می کند.

لذا ضرورت دارد هر دآوری که درباره شیعه صورت می پذیرد، با توجه به دیدگاه او در باب امامت طرح شود.

شیعه و بحثهای کلامی بعد از پیامبر

از آنجا که شیعه در زمان پیامبر (17) یا بعد از رحلت آن حضرت شکل می گیرد و از طرفی هم در اقلیت قرار دارد و نیروی نظامی در اختیار ندارد که با آن در برابر مخالفان ایستادگی کند، معقولترین راه را در بحث و مناظره می جوید. لذا از همان زمان بحثهای کلامی را آغاز می کند، و از باب نمونه، در یک مناظره دوازده تن از شیعیان از جمله: خالد بن سعید، سلمان فارسی، ابوذر، مقداد و عمار بن یاسر... درباره امامت علی (ع) بحث نموده اند که امام صادق (ع) نتیجه آن را این گونه بیان می کند: (18)

فافحم ابوبکر علی المنبر حتی لم یجر جوابا ثم قال ولیتکم و لست بخیرکم اقیلونی اقیلونی فقال له عمر بن الخطاب انزل عنها... اذا كنت لاتقوم بحجج قریش لم اقمتم نفسک هذا المقام و الله لقد هممت ان اخلعک واجعلها فی سالم مولی ابی حذیفه.

و همچنین احتجاجات سلمان فارسی (19) و حضرت زهرا (20) درباره امامت.

ائمه شیعی و تربیت متکلم

علی رغم اینکه گفته می شود کلام شیعه در قرن چهارم یا زمان شیخ مفید شکل یافته است، ائمه شیعی در زمان خویش، هم متکلم تربیت می کردند و هم آنها را به بحثهای کلامی تشویق می نمودند. قیس بن ماصر از متکلمان شیعه است که قبل از تکوین معتزله، به دست امام سجاد (ع) تربیت شده است. (21) همچنین است هشام بن الحکم که بحثهای کلامی را از حضرت امام صادق (ع) آموخته است.

حتی مخالفان هم می دانستند که اندیشه های متکلمان شیعه برگرفته از ائمه است. (22)

بحثهای متکلمان شیعه اختصاصی به امامت نداشته و در همه مسائل جاری بوده است؛ چنانچه سه اثر از آثار هشام بر رد ارسطو و ثنویان و اصحاب طبایع بوده است. (23)

همچنین اینکه ائمه اصحاب خویش را به کلام (24) تشویق می نمودند و یا سخن به یونس (یا یونس لو کنت تحسن الکلام کلمته) (25) خود حاکی از این است که ائمه خواهان آن بودند که اصحابشان علم کلام بیاموزند و به بحثهای کلامی بپردازند.

ائمه شیعی و بحثهای کلامی

از نکات مهمی که مخالفان شیعه به کلی از آن غافل مانده اند، نگرش خاصی است که در کلمات ائمه وجود دارد و بحثهای کلامی و فلسفی فراوانی که در بیاناتشان آمده است؛ مخصوصا در سخنان امام علی (ع) ، امام سجاد (ع) ، امام صادق (ع) و امام رضا (ع) این ویژگی نمود بیشتری دارد. و با توجه به این متون، اصالت کلام شیعی مشخص می شود؛ در ضمن روشن می شود که با وجود امامان (دست کم در محیطی که آنان حضور داشتند) نیاز چندان نبود که شیعه متکم داشته باشد. لذا امام صادق (ع) در مدینه حضور دارند و در کوفه که حضرت حضور ندارد، هشام بن حکم به فعالیتهای کلامی می پردازد؛ زندگی چهار امام مذکور از جهت دیگر هم قابل تامل است که اگر برخی از امامان شیعه وارد بحثهای کلامی نشده اند- قطع نظر از فشارهای سیاسی - به این دلیل بوده که در محیطشان این بحثها چندان مطرح نبوده است.

همان طور که اشاره شد، پیشوایان شیعه قبل از معتزله به طرح مباحث کلامی پرداخته اند. صرف نظر از نهج البلاغه که مباحث کلامی در آن موج می زند، بیانات امام سجاد (ع) در صحیفه سجاده نیز از جهت کلامی قابل بررسی است و اگر هم کسی بر اساس یک شبهه در باب نهج البلاغه ادعا کند که ساخته دست سید رضی است، در خصوص ادعیه امام سجاد (ع) چنین فرض ضعیفی هم مطرح نیست که دستاورد کسی جز امام باشد.

امام سجاد (ع) درباره برخی مباحث کلامی مربوط به خداشناسی در جاهای متعدد صحیفه نکاتی را یادآور شده اند، که از آن جمله است:

1. توصیف ناپذیری خداوند

- اللهم يا من لا يصفه نعت الواصفين. (26)
- عجرت عن نعتة اوصاف الواصفين. (27)
- ضلت فيك الصفات و تفسخت دونك النعوت. (28)
- لا يبلغ ادنى ما استاثرت به من ذلك اقصى نعت الناعتين. (29)
- 2. عدم امکان رؤیت خداوند.
- الذى قصرت عن رؤيته ابصار الناظرين. (30)
- يا من تنقطع دون رؤيته الابصار. (31)
- و لم تدرك الابصار موضع اينيتك. (32)
- 3. نفی ضد و شبیه از خداوند
- فقد قدمت توحيدك و نفى الضداد و الانداد و الاشباه عنك. (33)
- انت الذى لاضد معك فيعانذك و لاعدل لك فيكاثرک و لاند لك فيعارضك. (34)
- قبل از آنکه و اصل بن عطا از حلقه درس بصری جدا شود و در صدد بنیان نهادن اعتزال بر آید، امام سجاد (ع) در این ادعیه نفی شبیه از خداوند می کند لزومی ندارد که شیعه نفی را از معتزله اخذ کند (شهادت امام سجاد (ع) حداکثر تا سال 95 هـ . گفته شده، در حالی که واصل در این تاریخ حدودا 15 ساله است) .
- 4. فراتر از اوهام و ادراک بشر
- انت الذى قصرت الاوهام عن ذاتيك و عجزت الافهام عن کیفیتك. (35)
- حارت فى كبريائك الاوهام. (36)
- 5. نامحدود و غیرمتناهی بودن خدا
- انت الذى لا تحد فتكون محدودا. (37)
- لاحد له باؤليه و لا منتهى له بآخريه. (38)
- و مجدك ارفع من ان يحد بكنهه (39)
- 6. نفی صفات جسمی و بشری از خداوند
- سبحانه لاتحس و لاتمس و لاتكاد و لاتماط و لاتنازع و لاتجارى و لاتمارى و لاتخادع و لاتماكر. (40)
- و بجلال وجهك الكريم الذى لا يبلى و لا يتغير و لا يحول و لا يفنى. (41)
- انت الذى لا يحويك مكان. (42)
- 7. ازلی و ابدی بودن خداوند
- الحمد لله الاول بلا اول كان قبله و الاخر بلا اخر يكون بعد. (43)
- انت الله الاول فى اوليتك و على ذلك انت دائم لا تزول. (44)
- 8. توحيد خداوند متعال
- و جنبنا الالحاد فى توحيدك و التقصير فى تمجيدك (45)
- ليس كمثله شىء و لا يعزب عنه علم شىء و هو بكل شىء محيط و هو على كل شىء رقيب انت الله لا اله الا انت الاحد المتوحد المفرد المنفرد و انت الله لا اله الا انت الكريم المتكرم العظيم المتعظم الكبير المتكبر و انت الله لا اله الا انت العلى المتعال الشديد المحال و انت الله لا اله الا انت الرحمن الرحيم العليم الحكيم وانت الله لا اله الا انت السميع و البصير القديم الخبير انت الله لا اله الا انت الكريم الاكرم الدائم الادوم و انت الله لا اله الا

انت الاول قبل كل احد و الاخر بعد كل عددو انت الله لا اله الا انت الدانى فى علوه و العالى فى دنو و انت الله لا اله الا انت ذوالبهاء و المجد و الكبرياء و الحمد و انت الله لا اله الا انت الذى انشأت الاشياء من غير سنخ و صورت ما صورت من غير مثال و ابتدعت المبتدعات بلا اضداد انت الذى قدرت كل شىء تقديرا و سيرت كل شىء تيسيرا و دبرت ما دونك تدبيرا انت الذى لايعنك على خلقك شريك و لم يوازرك فى امرك و زيرو لم يكن لك مشاهد و لانظير انت الذى اردت فكان حتما ما اردت... (46)

قبل از آنکه به متن نهج البلاغه رجوع کنیم، سخنان علی (ع) در ابعاد مختلف خداشناسی و مباحث کلامی مربوطه را در آثار متقدم نیز می یابیم.

برای نمونه در کتاب المعیار و الموازنه اسکافی (م. 240) که بیش از یک قرن قبل از تولد رضی نوشته شده، خطبه ای از علی (ع) نقل شده که چنین است:

الحمد لله و استعینه و ائمن به و اتوکل علیه، الاول لا شیء قبله و الآخر لاغایه له، علا فدنا، دنا فعلا، لا تقع الاوهام له على صفة و لا تنعقد القلوب منه على كيفية ولا تحيط له بذات و لا يناله التجزیه و لا یدری که التبعیض الذی لا من شیء کان و لامن شیء خلق ما کان قدره، بان بها الاشياء و بانت الاشياء منه فلیست له صفة تنال و لا حد تضرب له فيه الامثال کل دون صفاته تحبیر اللغات و ضل فیما هنالك تصاریف الصفات و حار فی ملکوته عمیقات مذاهب التفکیر و انقطع دون الرسوخ فی علمه جوامع التفسیر و حال دون غیبه المکنون حجب الغیوب و تاهت فی ادنی اذانیها طامحات العقول فتبارک الذی لا یبلغه بعد الهمم و لا یناله غوض الفطن و تعالی الذی لیس له وقت معدود و لا اجل ممدود و لا نعت محدود. (47)

کلمات علی (ع) آن چنان بین مردم رایج بوده است که مؤلف المعیار و الموازنه در فرازی دیگر می نویسد: ان عامة ما ذکرنا من کلامه و لم نذکره من خطبه فی التوحید و الثناء علی الله و تذکیره و مواعظه قد تحلی بها اکثر المتکلمین و تزیین بها الواعظون و تکسب بها القصاص و تکر بها فی مجالسهم اهل الذکر. (48)

این مسائل را در بیانات دیگر ائمه نظیر امام حسین (ع) (49) و امام باقر (ع) (50) و در حجم بیشتر در سخنان امام صادق (ع) نیز می یابیم.

امام صادق (ع) گاهی با زندیق مصری (51) و گاهی با ابن ابی العوجا، عبد الله بن مقفع، و محمد بن علی کوفی به بحث می پردازد، (52) که شخص نخست از شاگردان حسن بصری، دومی ایرانی و سومی کوفی است. چهارمین امام شیعی که بحثهای فراوانی در زمینه مسائل کلامی مطرح می فرماید امام رضا (ع) است. بخش عمده ای از این بحثها مربوط به دورانی است که درایران به سر می بردند. نمونه ای از این مباحث عبارتند از:

1. الاستدلال بمبادئ العقلية؛ (53)

2. فی التوحید؛ (54)

3. فی البرهان علی ان الله سبحانه موجود و انه موجد للعالم؛ (55)

4. فی البرهان علی ان الله سبحانه واحد لا شریک له؛ (56)

5. فی البرهان علی ان صفات الله عین ذاته و ان الصفات الزائد مسلوبة عنه تعالی؛ (57)

6. فی البرهان علی ان صفات الفعل خارجة عن ذات الله سبحانه و منتزعة عن مقام الفعل؛ (58)

7. فی البرهان علی القضاء و القدر و انه لا یوجد شیء فی العالم الا بقضاء الله تعالی؛ (59)

8. فی الجبر و التفویض و ضرورة الامر بین الامرین. (60)

شیعه و بحثهای کلامی عصر بنی عباس

بسیاری از بحثهای کلامی که در تاریخ اسلام و جود آمده، مربوط به دوران بنی عباس است.

از مهمترین جلسات کلامی که در دوران هارون الرشید در بغداد برگزار می شود، جلسات کلامی ای است که برمکیان برگزار می کنند و در آنها مباحث بسیار متنوع فلسفی کلامی مطرح می شود. (61)

ریاست این جلسات کلامی با متکلم شیعی هشام بن حکم است (62)، و این امر حاکی از برجستگی خاص او و بالتبع برتری کلام شیعه نسبت به گرایشهای کلامی دیگر است و دست کم نشان دهنده این نکته است که کلام شیعی، همسطح گرایشهای دیگر مطرح بوده است.

دیدگاه کربن درباره شیعه

بین متفکران مغرب زمین، دیدگاه هانری کربن در مقایسه با اندیشه های دیگر غربیان نسبت به شیعه، کاملاً متفاوت است. وی که از نزدیک با فرهنگ شیعه آشنا شده است، در نقدچگونگی برخورد غربیان با شیعه می نویسد:

نزد شرق شناسان احتیاطها و گاهی بی توجهی های هم مرز با دشمنی وجود داشته که از سوی دیگر با جهل اسلام اهل سنت نسبت به مسائل حقیقی تشیع درهماهنگی کامل بوده است... از آنجایی که نتوانسته اند بررسی کلام فلسفه شیعی را بر مبنای متنهای اساسی - که با احادیث امامان آغاز و تا تفسیرهای آن ماثورات در پی سده ها بسط پیدا می کند - انجام دهند، به توصیفهای سیاسی و اجتماعی بسنده کرده اند که جز به تاریخ بیرونی مربوط نمی شود و در نهایت به این امر منجر می شود که پدیدار دینی شیعی را از طریق تعلیل از امر دیگری استنتاج کرده یا مشتق بدانند و خلاصه اینکه آن پدیدار را به امر دیگر تقلیل دهند؛ اما هر اندازه اوضاع و احوال بیرونی مورد توجه قرار گیرد، حاصل جمع و یا نتیجه آنها، هرگز آن پدیدار دینی آغازین (یعنی آن پدیدار آغازین) که همچون رنگ یا صدایی غیرقابل تاویل به امر دیگری است، نخواهد بود. (63)

او درباره نهج البلاغه می نویسد:

در واقع نهج البلاغه را می توان یکی از مهمترین منابع عقاید اندیشمندان شیعی ویژه اندیشمندان دوره چهارم دانست. تاثیر این اثر را به شیوه های گوناگونی می توان حس کرد. ترتیب منطقی اصطلاحات، استنتاج نتایج صحیح، جعل برخی از اصطلاحات، و زبان عربی که با توجه به غنا و زیبایی آن و مستقل از ترجمه متنهای یونانی به عربی، در زبان ادبی و فلسفی وارد شده اند. برخی از مسائل فلسفی اساسی مطرح شده در کلام امام اول، نزد ملاصدرا و مکتب او بسطی پیدا کردند. (64)

متکلمان شیعه از آغاز تا عصر مفید

1) کمیل بن زیاد؛ (65) 2) سلیم بن قیس هلالی؛ (66) 3) حارث عوار همدانی؛ (67) 4) ابو هاشم بن محمد بن حنفیه؛ (68) 5) میثم بن یحیی تمار؛ (69) 6) اولیس قرنی (ابن عامر) سید تابعین؛ (70) 7) صعصعة بن صوحان؛ (71) 8) اصبع بن نباته؛ (72) 9) علی بن اسماعیل بن میثم؛ (73) 10) زرارۀ بن اعین؛ (74) 11) ابوطالب حضری؛ (75) 12) محمد بن عبدالله (15) هشام بن الحکم؛ (79) 16) یونس بن عبدالرحمن؛ (80) 17) محمد بن اسحاق قمی؛ (81) 18) مظفرالدین محمد خراسانی؛ (82) 19) علی بن عباس جزائنی رازی؛ (83) 20) فضل بن شاذان نیشابوری؛ (84) 21) ابوطیب رازی؛ (85) 22) ابو منصور صرام نیشابوری؛ (86) 23) ابن ابی عقیل عمانی؛ (87) 24) ابو عبدک جرجانی؛ (88) 25) ابن مملک اصفهانی...؛ (89) 26) محمد بن ابو جعفر رازی؛ (90) 27) اسماعیل

بن محمد بن اسماعيل بن هلال محزومي؛ (91) 28) حديد بن حكيم وجه متكلم؛ (92) 29) اسماعيل بن اسحاق ابو سهل نوبختي؛ (93) 30) محمد بن بشر ابوالحسين سوسنگردی؛ (94) 31) ابو الحسين علي بن وصيف؛ (95) 32) حسن بن موسى نوبختي. (96)

3. صف آرايي معتزله و شيعة در برابر هم در زمينه هاي مختلف
يكي ديگر از وجوه استقلال شيعة صف آرايي در برابر معتزله از همان دوران شكل گيري آنان است.

اختلافات كلامي معتزله و شيعة

شيعة و معتزله در مسائل بسياري با يكدیگر اختلاف دارند و اگر شيعة افكار خویش را از معتزله گرفته باشد، اين اندازه اختلاف با آنان قابل توجیه نیست. در اینجا به برخی از اختلافات اشاره می کنیم:

1. اتفاق اهل الامامة علي انه لابد في كل زمان من امام موجود... و اجمعت المعتزلة علي خلاف ذلك وجواز خلو الزمان الكثيرة من امام موجود. (97)

2. اتفقت الامامية علي ان الامامة لا تثبت مع عدم المعجز لصاحبها الا بالنص علي عینه والتوقيف و اجمعت المعتزلة... علي خلاف ذلك. (98)

3. اتفقت الامامية علي ان الامامة بعد النبي (ص) في بني هاشم خاصة... و اجمعت المعتزلة... علي خلاف ذلك. (99)

4. اتفقت الامامية علي ان رسول الله (ص) استخلف امير المؤمنين (ع) في حياته و نص عليه... و اجمعت المعتزلة.. علي خلاف ذلك. (100)

5. اتفقت الامامية علي ان النبي (ص) نص علي امامة الحسن و الحسين بعد امير المؤمنين (ع) ... و اجمعت المعتزلة... علي خلاف ذلك. (101)

6. اتفقت الامامية علي ان الامام الدين لا يكون الا معصوما من الخلاف لله تعالى... و اجمعت المعتزلة... علي خلاف ذلك. (102)

7. اتفقت الامامية علي ان رسول الله (ص) نص علي علي بن الحسين و... و اجمعت المعتزلة... علي خلاف ذلك. (103)

8. اتفقت الامامية علي ان الائمة بعد الرسول (ص) اثني عشر اماما و خالفهم في ذلك كل من عداهم من اهل الملة. (104)

9. اتفقت الامامية... علي ان المتقدمين علي امير المؤمنين ضلال فاسقون... و اجمعت المعتزلة علي خلاف ذلك. (105)

10. اتفقت الامامية و الزيدية و الخوارج علي ان الناكثين و القاسطين من اهل البصرة و الشام اجمعين، كفار ضلال ملعونون بحربهم امير المؤمنين (ع) ... و اجمعت المعتزلة سوى العزال و عمر بن عبيد ابن باب... علي خلاف ذلك. (106)

11. اتفقت الامامية و الزيدية و جماعة من اصحاب الحديث علي ان الخوارج ... في النار بذلك مخلدون و اجمعت المعتزلة علي خلاف ذلك. (107)

12. اتفقت الامامية علي ان من انكر امامة احد الائمة و جحد ما اوجبه الله تعالى من فرض الطاعة فهو كافر ضال مستحق للخلود في النار و اجمعت المعتزلة علي خلاف ذلك. (108)

13. اتفقت الامامية على ان العقل محتاج في علمه و نتائجه الى السمع و انه غير منفك عن سمع ينبه العاقل على كيفية الاستدلال و انه لابد في اول التكليف و ابتدائه في العالم من رسول و وافقهم في ذلك اصحاب الحديث و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك. (109)

14. اتفقت الامامية على وجوب رجعة كثير من الاموات الى الدنيا قبل يوم القيامة و ان كان بينهم في معنى الرجعة اختلاف و اتفقوا على اطلاق لفظ البداء في وصف الله تعالى و ان ذلك من جهت السمع دون القياس و اتفقوا على ان ائمة الضلال خالفوا في كثير من تاليف القرآن و عدلوا عن موجب التنزيل و سنة النبي (ص) و اجمعت المعتزلة... على خلاف الامامية في جميع ما عددناه. (110)

15. اتفقت الامامية على ان الوعيد بالخلود في النار متوجه الى الكفار خاصة دون مرتكبي الذنوب من اهل المعرفة بالله تعالى و الاقرار بفرائضه من اهل الصلاة... و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك و زعموا ان الوعيد بالخلود في النار عام في الكفار و جميع فساق اهل الصلاة. (111)

16. اتفقت الامامية على ان من عذب بذنبه من اهل الاقرار و المعرفة و الصلاة لم يخلد في العذاب و اخرج من النار الى الجنة... و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك. (112)

17. اتفقت الامامية على ان رسول الله (ص) يشفع يوم القيامة لجماعة من مرتكبي الكبائر من امته و ان امير المؤمنين (ع) يشفع في اصحاب الذنوب من شيعته و ان ائمة آل محمد (عليهم السلام) يشفعون كذلك... و اجمعت المعتزلة على خلاف ذلك و زعمت ان شفاعة رسول الله للمطيعين دون العاصين و انه لايشفع في مستحق العقاب من الخلق اجمعين. (113)

18. اتفقت الامامية على ان مرتكب الكبائر من اهل المعرفة و الاقرار لا يخرج بذلك عن الاسلام... و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك. (114)

19. اتفقت الامامية على ان الاسلام غير الايمان... و اجمعت المعتزلة... على خلاف ذلك. (115)

20. اتفقت الامامية على ان قبول التوبة تفضل من الله عزوجل و ليس بواجب في العقول اسقاطها لما سلف من استحقاق العقاب... و اجمعت المعتزلة على خلافهم و زعموا ان التوبة مسقطه لما سلف من العقاب على الوجوب. (116)

21. معتزله قائل به تفويض است و مي گوید: «افعال العباد غير مخلوقة فيهم و انهم المحدثون لها (117) و... ان العبد قادر خالق لافعاله خيرها و شرها (118) و ان الله تعالى ليس له في افعال العباد المكتسبه صنع و لا تقدير لا بايجاد و لا نفی» (119) ولي شيعه معتقد به امر بين امرين است. (120)

22. اماميه معتقد است اگر نصوص شرعی بر خلاف احكام قطعی عقل دلالت داشته باشد، باید تاویل شود، ولي معتزله در پیروی از عقل افراط کرده، تا جایی که برخی از نصوص شرعی را که با عقل تلائم ندارد، منکر شده است. (121)

23. اماميه امر به معروف و نهی از منکر را به دلیل کتاب و سنت واجب می دانند و معتزله به حکم عقل آن را واجب می دانند. (122)

24. معتزله میان وجود و عدم به حد وسط معتقد است و آن را حال می نامند، اما اماميه هیچ اعتقادی به آن ندارد و می گویند بین وجود و عدم حد فاصلی نیست. (123)

از همان نخستین دوره های تکوین معتزله شیعه بحثها و برخوردهایی با آنها داشته است. در این بحثها گاهی خود ائمه و گاهی شاگردان آنها شرکت داشته اند؛ از جمله مناظره امام صادق (ع) با یک معتزلی که فخر رازی در کتاب المطالب العالیه من العلم الالهی بدان اشاره کرده است. (124)

همچنین گفت و گوی امام صادق (ع) با واصل بن عطا (125) و نیز مناظرات هشام بن حکم با عمرو بن عبید (126) و ابو هذیل علاف (127) و بحثهای ابن مملک اصفهانی با ابو علی جبایی (128) درباره امامت.

دکتر سامی النشار درباره هشام می گوید:

تهاجم المعتزله هشاما و نبذوه بالزندقه... فهذا دلیل واضح علی انه اکبر مناقض للمعتزله بل انه نجح الی حد کبیر فی قطعهم.

و بحثهای علی بن اسماعیل از متکلمان شیعه با ابو هذیل و نظام (129) و بحثهای فراوان شیخ مفید با معتزله، که در موارد متعددی اتفاق افتاده و در الفصول المختاره از آنها یاد شده است.

کتابهای شیعه علیه معتزله

1. مجالسة مع ابی علی الجبائی بالاهواز (ابوسهل نوبختی) (130)
2. کتاب الرد علی معتزله (هشام بن حکم) (131)
3. کتاب الرد علی المعتزله فی طلحة و الزبیر (هشام بن حکم) (132)
4. کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول (هشام بن حکم) (133)
5. کتاب الرد علی المعتزله فی امامة المفضول (مؤمن الطاق) (134)
6. کتاب النقض علی الاسکافی (فضل بن شاذان نیشابوری) (135)
7. النقض علی ابی الهذیل فی المعرفة (محمد بن حسن نوبختی) (136)
8. الرد علی اصحاب المنزلة بین المنزلین و الوعید (محمد بن حسن نوبختی) (137)
9. کتاب فصائح المعتزله (ابن راوندی) (138)

کتابهای معتزله در رد شیعه

1. کتاب الرد علی الرافضة (بشر بن معتمر) (139)
2. کتاب الرد علی هشام بن حکم (بشر بن معتمر) (140)
3. کتاب الامامة علی هشام (ابو هذیل العلاف) (141)
4. کتاب امامة ابی بکر (قاسم بن خلیل دمشقی) (142)
5. کتاب التوحید علی اصناف المشبهه و الجهمیه و الرافضة (جعفر بن مبشر) (143)
6. کتاب الجامع علی الرافضة (اصم) (144)
7. کتاب الجامع علی الرافضة و الحشویه (ضرار بن عمرو) (145)
8. کتاب علی هشام (ابو جعفر اسکافی) (146)
9. کتاب المسائل علی هشامیه (ابن راوندی) (147)

تهمتهای معتزله به شیعه

به نظر می رسد که اساسا بحث تاثیرپذیری شیعه از معتزله و مساله قائل بودن هشام به تجسم، از طریق معتزله طرح شده و سپس به آثار و منابع کلامی راه یافته و سرانجام به مستشرقان رسیده است. تاکنون طریقی غیر از معتزله که تاثیر شیعه از معتزله یا اهل تشبیه بودن شیعه را مطرح کند، در اختیار نیست؛ البته آنچه جای تعجب است این است که اهل حدیث و اشاعره با اینکه معتزله را در صف مشرکان و کفار و مرتکبان کبائر (148) قرار می دهند، باین حال، سخنان معتزله را درباره شیعه قبول کرده و آنها را تکرار کنند.

ابوالحسن اشعری قویترین پایه مخالفت با معتزله را در اهل سنت بنیان نهاده، درخصوص استناد قول به تشبیه به شیعه، یا اصلا سندی ذکر نمی کند، یا آن را تنها از زبان گروهی از معتزله نظیر جاحظ، ابو هذیل، ابن راوندی و وراق (149) نقل می نماید. بعد از مقالات الاسلامیین منبعی که به عنوان سند در اختیار بعدیها قرار گرفت، الفرق بین الفرق بغدادی است که نسبت تشبیه به شیعه را از همین چهار نفر نقل می کند (150). بعد از بغدادی، شهرستانی، سخنان او را در ملل و نحل نقل کرد. نظر فخر رازی درباره اعتبار منقولات ملل و نحل چنین است: من اشهر الکتب فی هذا الموضوع (الملل و النحل)؛ انه کتاب حکي فيه مذاهب اهل العالم بزعمه الا انه غير معتمد عليه لانه نقل المذاهب الاسلاميه من الكتاب المسمى بالفرق بين الفرق من تصانيف الاستاذ ابي منصور البغدادی و هذا الاستاذ كان شديد التعصب على المخالفين و لا يكاد ينقل مذهبهم على الوجه الصحيح ثم ان الشهرستانی نقل مذاهب الفرق الاسلاميه من ذلك الكتاب. (151)

آثار تالیفی بعدی هم غالبا به منابع یاد شده استناد می کنند. ابن تیمیه در عبارتی که درابتدای این مقاله مطرح شد، از کسی که مشخصا اسم می برد، اشعری است. عبدالرحمن بدوی در مذاهب الاسلامیین می نویسد: ابو هذیل گفته است: هشام قائل به تشبیه است.

نویسنده اصول العقیده بین المعتزله و الشیعه الامامیه علاوه بر منابع مذکور ادعایی نسبت به هشام و منابع شیعی دارد، او می گوید:

تذكر المصادر التي تورخ للشيعة الامامية ان من قدمائهم من كان يذهب الى التجسيم صراحة مثل هشام بن الحكم و هشام الجورالقي فقد اشتهر كل منها بالقول بالشبيه و التجسيم و تكاد تتفق المصادر الامامية ايضا مع المصادر الاخرى في نسبة التجسيم اليها... بل ان تبرا الائمة من قول هشام بالتجسيم نص صريح في كتبهم. (152)

البته نظر جامع درباره هشام یک بحث مستقل را در جایی دیگر می طلبد؛ ولی در منابع شیعی نکاتی وجود دارد که کاملا نظر نویسنده را رد می کند لاقلا لازم است که بین همه این آرا جمع کرد.

فی تفسیر علی بن ابراهیم عن احمد بن محمد بن نصر عن علی بن موسی الرضا (ع) قال: قال لی یا احمد ما الخلاف بینکم و بین اصحاب هشام بن الحكم فی التوحید؟

فقلت: جعلت فداک قلنا نحن بالصورة للحديث الذي روى ان رسول الله (ص) رأى ربه في صورة شاب و قال هشام بن الحكم بالنفي للجسم... (153)

در حالی که از خود هشام بن حکم نقل است که گوید:

الاشياء كلها لاتدرك الا بامرین... تعالی الله ان یشبهه خلقه. (154)

نیز می گوید:

فعلمت ان لها [اشياء] خالقا خلقها و مصورا صورها مخالفا لها علی جمیع جهاتها. (155)

علاوه بر این، در بین آثار هشام، از کتابی نام برده می شود که عنوان آن الدولة علی حدوث الاجسام است (156)

بنابراین، به نظر می رسد که آنچه به هشام نسبت داده شده، فقط ساخته دست معتزله است. زیرا هشام دهها کتاب نوشته است که اسامی آنها در فهرست شیخ طوسی، الفهرست ابن ندیم، معالم العلماء ابن شهر آشوب و... موجود است و مطالبی که به هشام نسبت می دهند، هیچ یک به کتابهای او استناد ندارد، که مثلا او در فلان کتاب قائل به تجسیم و تشبیه است.

همه این تهمتها در بحثهای با معتزله بوده که چنین چیزی را گفته آیا لاقلا احتمال داده نمی شود که (به قول شهرستانی لایجوز ان یغفل عن الزاماته علی المعتزله) (157) الزامات اوباعث این تهمتها شده باشد.

ابن راوندی که دورانی معتزلی بوده بعد برگشته یک چنین تحلیلی دارد که علت دشمنی جاحظ با هشام در کتاب فضلیه المعتزله مناظرات هشام با علاف است که سبب شد تا جاحظ مطالبی بر ضد هشام بنویسد و به این ترتیب انتقام استادش را از هشام بگیرد (ان الذی حمل الجاحظ علی ذلک العصبیه و طلب ثار استاده من هشام بن الحکم). (158)

سامی النشار، هشام را بزرگترین شخصیت کلامی قرن دوم دانسته، و او را به عنوان بزرگترین نقاد معتزله معرفی کرده و همین امر را سبب وارد کردن اتهامات بی پایه معتزله درباره ارتباط وی با ثنویت (159) دانسته است (160).

در یک روایت که مرحوم صدوق نقل می کند، امام رضا (ع) روایات جبر و تشبیه درباره شیعه را ساخته دست مغرضان می داند (161).

الحسین بن خالد عن ابی الحسن علی بن موسی الرضاء قال قلت له: یا ابن رسول الله ان الناس ینسبوننا الی القول بالتشبیة و الجبر لما روی من الاخبار فی ذلک عن الائمة فقال: یا ابن خالد اخبرنی عن الاخبار الی رویت عن ابائی فی التشبیة و الجبر اکثرام الاخبار الی رویت عن البنی فی ذلک فقلت: بل ما روی عن النبی فی ذلک اکثر قال: فلیقولوا: ان رسول الله (ص) کان یقول بالتشبیة و الجبر اذا فقلت له: انهم یقولون: ان رسول الله (ص) لم یقل من ذلک شیء و انما روی علیه قال: فلیقولوا فی آبائی (علیهم السلام): انهم لم یقولوا من ذلک شیئا و انما روی علیهم ثم قال: من قال بالتشبیة و الجبر فهو کافر مشرک...

حال با اینکه ائمه شیعی این گونه تشبیه را رد می کنند، باز هم معتزله شیعه را مشبهه می داند. (162) بنابراین هیچ بعدی ندارد که برای هشام بن حکم هم چنین عقایدی نسبت دهند. در صورتی که لاقلا در زمان اشعری و بعدیها منابع روایتی شیعه مملو است از روایات نفی تشبیه و جبر، ولی اینان کاری به منابع شیعی ندارند، و این تنها حرف خیاط است که به عنوان وحی منزل درباره شیعه تکرار می شود و کمتر کسی است که شیعه را از دید شیعه بشناسد و نه با دیدگاه خصمانه دشمنان آنان؛ در حالی که اگر قرار باشد دیدگاه دشمنان به عنوان ملاک شناخت قرار گیرد در تمام دنیا هیچ گروهی حرف قابل قبولی نخواهد داشت.

لذا نظر مرحوم مفید درباره هشام این است که «لسنا نعرف ما حکاه المعتزله عن هشام الحکم فی خلافة و عندنا انه تخرص منهم علیه و غلط ممن قلدهم فیه فحکاه من الشیعة عنه و لم نجد له کتابا مصنفا و لامجلسا ثابتا و کلامه فی اصول الامامة و مسائل الامتحان یدل علی ضد ما حکاه الخصوم عنه». (163)

شاهد برای حرف مفید چیزی است که خیاط در انتصار بر علیه هشام، سکاک، علی بن میثم نقل می کند. در این مطالب فقط گزارش از گفت و گوهایی حضوری است که معتزله حضور داشته اند. خیاط می نویسد:

لقد جمع بينه (هشام) و ابي الهذيل بمكة و حضرها الناس فظهر من انقطاعه وفضيحتة و فساد قوله ما صاربه شهرة في اهل كلام... و كذلك على بن الميثم بالبصرة كان في ايدي احداث المعتزلة و كذلك كان السكاك به الامس و هو احداصاحب الهشام لم يكلمه معتزلي قط الا قطعه. (164)

آقای معروف حسنی هم نظر مفید را دارد و می نویسد: «هذه النسبة جاءت (هشام) من قبل اخصامه المعتزلة كانوا يرونه من انكر اخصامهم الاقويا و يتبع المتأخرون منهم على منوالهم» (165)

تأثير شيعة بر معتزله

آنچه که بیان شد، ناظر به استقلال کلام شیعه بود؛ در مقابل کسانی که گفته اند شیعه تحت تأثیر معتزله بوده است. در این بحث برآنیم که نه فقط کلام شیعه تحت تأثیر معتزله نیست وگرایش مستقلى دارد، بلکه معتزله بوده اند که تحت تأثیر کلام شیعی قرار گرفته اند.

تأثير عام بر معتزله

در بین اندیشه های معتزله مساله عدل و توحيد جزء مهمترين بخشهای اندیشه آنها است. برخلاف ادعای خیاط که در این مسائل بود که شیعه را وامدار معتزله می انگارد، این معتزله اندکه در این مباحث تحت تأثیر امام علی (ع) بوده اند. (166) (فاما امير المؤمنی فخطبه فی بیان نفی التشبيه و فی اثبات العدل اکثر من ان تحصی (167). از بین متفکران شیعه کسی که این نکته را بیان کرده، سید مرتضی است. او در امالی می نویسد:

اعلم ان اصول التوحيد و العدل مأخوذة من كلام امير المؤمنين علی (ع) و خطبه؛ انها تتضمن من ذلك ما لازياده عليه تفصيل و لاغاية و راءه و من تأمل المأثور فی ذلك من كلامه علم ان جميع ما اسهب المتكلمون فی تصنيفه و جميعه انها هوتفصيل لتلك الجمل و شرح لتلك الاصول. (168)

عده ای از معتزله، سر سلسله اعتزال خود را علی (ع) قرار داده اند، و گاهی هم به جزعی (ع)، از دیگر امامان شیعی هم یاد کرده اند.

صاحب طبقات المعتزله، امام علی و امام حسن و امام حسین را از متقدمان معتزله شمرده است (169). قاضی عبدالجبار در طبقات المعتزله علی (ع) و امام حسن و امام حسین و امام پنجم را از متقدمان معتزله شمرده است (170).

گاهی سندی ذکر کرده اند که اندیشه های معتزله از طریق ابوهاشم به امام علی (ع) برمی گردد؛ نظیر آنچه ابن ندیم در الفهرست آورده است؛ (171) که البته سند مستقلى است و ازطریق بلخی نیست.

اخبرني عمی احمد و عمی هارون قالوا: حدثنا ابويعلى زرقان و اسمه محمد بن شدادصاحب ابي الهذيل قال: حدثنا ابوالهذيل العلاف محمد بن الهذيل قال: اخذت هذا الذي اناعليه من العدل و التوحيد عن عثمان بن الطويل و كان معلم ابي الهذيل قال ابو الهذيل و اخبرني عثمان انه اخذ عن واصل بن عطا و ان و اصلا اخذه عن ابي هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفية و ان عبد الله اخذه من ابيه محمد بن الحنفية و ان محمدا اخبره انه اخذه عن ابيه علی (ع) و ان اباه اخذه عن رسول الله (ص) اخبره ان جبرئيل نزل به عن الله جل و تعالی (172)

بنابراین آنچه آقای جعفریان می فرماید: نقل این سند در تعدادی از کتب معتزله دلیل بر تعدد سند آن نیست (173) در آنجا که به بلخی برگردد درست است اما این دلیل نمی شود که سند دیگری نداشته باشد چنانکه

ملاحظه شد آنچه ابن ندیم آورده از طریق بلخی نمی باشد و خود سند مستقلی است.

گرچه گاهی در بعضی از این اسناد گفته شد که واصل از محمد حنفیه گرفته است و محمد هو الذی ربی واصل و علمه و محمد اخذ عن ابیه علی بن ابی طالب (174) سید مرتضی این سند را رد می کند چون واصل متولد 80 است و محمد حنفیه متوفای 81 (175) بنابراین واصل نمی توانسته است از محمد بن حنفیه اخذ کرده باشد و باعث تعجب است که مؤلف اصول العقیده می نویسد: اما نشأة واصل بن عطا علی ید محمد بن الحنفیه فهی حقیقة تاریخیة ثابتة و قد اثبتها البلخی ایضا. (176)

یکی دیگر از افرادی که خواسته این نظر را رد کند که معتزله از امام علی (ع) گرفته است آقای دکتر احمد فؤاد الاهوانی است.

در مقدمه ای که در کتاب شرح اصول الخمسه قاضی عبد الجبار المعتزلی دارد می نویسد: و قد نظر القاضی فی قضیة الاعتزال... و انتهى الی رای ذکره فی ابتداء هذا الكتاب من ان اصل الاعتزال هو علی بن ابی طالب باعتبارانه اول من بحث فی دقائق علم الکلام و اخذ عنه ابنه محمد بن الحنفیه ثم ابنه ابوهاشم بن محمد بن الحنفیه و عنه اخذ واصل بن عطا ولكن هذه الرواية تعوزها الاسانید الادلة التاريخية و لوانها تفسر الصلة بین شیعه و المعتزله و الحق ان هذا یتنافی مع ما ذکره مؤلفوا کتب الفرق مثل البغدادی و اسفرائینی و غیر هم من ان علی بن ابی طالب نهی عن الخوض فی امر القدر و قال للسائل الذی سئل انه طریق دقیق لاینبغی الخوض فیہ فکیف یتلائم هذا الخبر مع ما ذکره القاضی من ان علیا من ان علیا اول من بحث فی دقائق علم الکلام. (177)

به نظر می رسد آقای دکتر دوست داشته اند که معتزله تحت تاثیر شیعه نباشد لذا تمسک کرده به یک جمله ای که بغدادی از امام علی نقل کرده است اما این احتمال را نداده اند که حضرت صرفا این جمله را به خاطر اهمیت در جایی دیگر (179) توضیح می دهند در جواب کسی که از حضرت می پرسد اکان مسیرنا الی الشام بقضاء من الله او قدر می فرماید: و یحک لعلک ظننت قضاء لازما و قدرا حاتما و لوکان ذلک کذلک لبطل الثواب و العقاب و سقط الوعد و الوعد تازه در منابع شیعه همان جریان نهج البلاغه به صورت مفصل آمده است که کاملا می رساند حضرت ابتدا اهمیت را بیان فرموده و سپس به توضیح پرداخته اند.

جاء رجل الی امیر المؤمنین (ع) فقال یا امیر المؤمنین اخبرنی عن القدر قال بحر عمیق فلا تلجه قال یا امیر المومنین اخبرنی عن القدر. قال (علیه السلام) طریق مظلم فلا تسلكه قال یا امیر المومنین اخبرنی عن القدر قال سر الله فلا تکلفه (180) یا امیر المومنین اخبرنی عن القدر فقال امیر المومنین اما اذا ابیت فانی سائلک اخبرنی اکانت رحمة الله للعباد قبل اعمال العباد... (181) علاوه اگر آقای دکتر کتاب بغدادی را مطالعه می فرمودند و فقط این قسمت را که باندیشه های ایشان سازگار بود نمی دیدند متوجه می شدند که نظر بغدادی هم از نقل این خبر فقط اهمیت قدر از نظر علی (ع) بوده چون بغدادی خود در الفرق بین الفرق ریشه کلام اهل سنت را این چنین بیان می کند فاول متکلمیهم من الصحابه علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ناظر الخوارج فی مسائل الوعد و الوعد و ناظر القدريه فی المشیئة و الاستطاعة والقدر... ثم زیدبن علی زین العابدین و له کتاب فی رد القدريه... و من بعد هذه الطبقة جعفر بن محمد الصادق و له کتاب الرد علی القدريه (182) مسئله ای را آقای احمد امین مصری در این بحث اشاره می کند که ان بعض الشیعه فیزعمو ان المعتزله له اخذوا عنهم و ان واصل بن عطاء قراس المعتزله تتلمذ لجعفر الصادق انا ارجح ان الشیعه هم الذین اخذوا من المعتزله تعالیمهم و تتبع نشوء مذهب الاعتزال یدل علی ذلک (183) اما اینکه بعض الشیعه گفته اند که واصل شاگرد امام صادق (ع) بوده چه کسی گفته و کجا گفته آقای احمد امین هیچ سندی رابیان نمی کند ما هم تا بحال در کتابی ندیده

ایم اما اینکه ایشان می فرماید من ترجیح می دهم که شیعه از معتزله گرفته است نیازمند دلیل می باشد که اثبات کند شیعه در کدامین مساله تحت تاثیر معتزله بوده البته ایشان جمله ای را ذکر می کنند که تتبع نشوء مذهب الاعتزال يدل على ذلك که عین این عبارت را یک نفر شیعی هم می تواند ادعا کند ولی صرف این جمله چیزی را نمی تواند اثبات کند ایشان بعد جریانی را ذکر می کند که زید بن علی زعیم الفرقة الشیعه الزیدیه التي تنتسب اليه تتلمذ لواصل و كان جعفر يتصل بعمه و يقول ابو الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبیین كان جعفر بن محمد یمسك لزیدین علی بالركاب يسوی ثیابه علی السرج فاذا صح ما ذكره الشهرستانی و غیره عن تتلمذ زید لواصل فلا یعقل ان یتلمذ و اصل لجعفر با این داستان ایشان می خواهد نفی کند امام صادق (ع) استاد واصل بوده ما ابتداء گفتیم شاگردی واصل در منابع شیعه نیست در منابع معتزله هم که اشاره شدمقابل امام صادق (ع) است با واصل ثانیاً داستان گرفتن امام صادق (ع) رکاب زید را توسط ابو الفرج زیدی مسلک نقل شده و چون بازگشت به عظمت مذهب خود و رهبری آن می کند قابل اعتماد نیست.

ثالثاً اگر امام صادق زید را احترام کرد و زید شاگرد واصل بود حتماً دلیل بر این است که واصل چیزی از امام صادق اخذ نکرده است.

رابعاً گر بفرض که همه داستان درست باشد صرف این داستان چه دلیلی می شود که شیعه از معتزله اخذ کرده البته در ادامه عبارتها جمله ای دیگر می فرمایند که کثیر من المعتزله کان یتشیع فالظاهر انه عن طریق هؤلاء ترتب اصول المعتزله الى الشیعه که این جمله هم چیزی را اثبات نمی کند چون با گفتن فالظاهر نباید مطلبی اثبات شود.

با توجه به آنچه از سخنان معتزله نقل شد که سند خویش را به امام علی می رسانیم واینکه مسائل عدل و نفی تشبیه و نفی رویه را از آن حضرت گرفته اند سخن دکتر احمد محمود صبحی هم قابل قبول نخواهد بود که ان المعتزله و شیخهم واصل بن عطا. المتوفی فی عام 131 هـ اول من فتن الحديث فی الکلام (184) سند دیگری - به جز آنچه در اسناد معتزله برای ارتباط با شیعه وجود دارد - اتصال معتزله از طریق حسن بصری به اهل بیت است. در تحف العقول روایتی آمده است حاکی از اینکه حسن بصری از امام حسن (ع) درباره قدر و استطاعت سؤالهایی کرده و امام بدان پاسخ گفته است. (185) با توجه به این نامه می توان دریافت که:

1. بحثهای کلامی بسیار پیش از پیدایش معتزله در جهان اسلام مطرح بوده است.
2. ائمه شیعی (حداقل برای بعضی) به عنوان بهترین کسانی که می توانند در مسائل کلامی نظر دهند، مطرح بوده اند.

3. مسائل کلامی ائمه از طریق حسن بصری که استاد واصل بن عطا است، به دیگر معتزله منتقل می شود و در نهایت، این معتزله اند که تحت تاثیر شیعه هستند.

مطلب دیگری نیز در منابع شیعی موجود است که نامه ای حجاج بن یوسف می نویسد به حسن بصری و عمرو بن عبید و واصل بن عطا و عامر الشعبي و از همه اینها از قضا و قدر سؤال می کند جوابی که هر کدام می فرستند جمله ای است تقریباً به این مضمون که «احسن ما سمعت فی القضاء و القدر قول امیر المؤمنین علی بن ابی طالب فلما وصلت کتبهم الى الحجاج و وقف علیها قال: لقد اخذوها من عین صافیه»؛ (186) ولی به نظر می رسد این مطلب قابل نقد است؛ اولاً این که حجاج بن یوسف چقدر وارد به این بحثها شده و از طرفی آیا او حاضراست از علی (ع) تعریف کند؛ ثانیاً حجاج متوفای 95 هـ . (187) است و عمرو بن عبید (188) و واصل بن عطا (189) هر دو متولد 80 هـ . هستند و چگونه قابل قبول است که حجاج برای دو نفر در سن 15 سالگی نامه

بنویسد و از آن دو نفر بخواهد مشکل کلامی او را حل کنند لااقل خیلی بعیداست.

معتزله و تفضیل علی (ع)

با توجه به اینکه معتزله نخستین بار در بصره به وجود آمده و واصل بن عطا به عنوان بنیانگذار فکر شناخته می شود و او درباره اصحاب جمل و صفین می گوید ان احدهما مخطی لابعینه (190) و جوزان یکون عثمان و علی (ع) علی الخطا پس در ابتداء اصلا مسئله تفضیل که مطرح نیست هیچ بلکه مسائل مقابل تفضیل مطرح است ضمن اینکه این منافاتی هم ببحث قبل ندارد تا اینکه دکتر احمد محمود صبحی فوراً در مقام نتیجه گرفتن بگوید چون واصل درباره جنگ جمل و صفین نسبت به علی (ع) نظر منفی داشته پس نمی تواند از شیعه اخذ کرده باشد.

مگر کسی گفته واصل شیعه است؛ بلکه سخن فقط بر سر اخذ معتزله از شیعه بوده، نه اینکه معتزله شیعه هستند؛ لذا گفته شده با اینکه واصل از ابی هاشم اخذ کرده، اما در عین حال در مسئله امامت و پاره ای از مسائل دیگر با استاد خود اختلاف داشت (191) یا شهرستانی بعد از نقل نظر واصل درباره خلیفه سوم و حضرت علی می نویسد: «هذا قوله و هو علی (ع) رئیس المعتزله و مبداء الطريقة فی اعلام الصحابه و ائمه العترة». به هر حال با توجه به اینکه واصل بنیانگذار معتزله است و نظرش درباره حضرت علی بیان شد چه می شود که معتزله بغداد کلاً قائل به تفضیل علی (ع) می شوند و همچنین معتزله متاخر بصره فکر تفضیل درمعتزله بغداد و سپس بصره دقیقاً تحت تاثیر تفکر شیعی شکل می گیرد.

آقای دکتر احمد محمود صبحی خود می پذیرد که چگونه معتزله بغداد تحت تاثیر شیعه هستند او می نویسد: مدرسة بغداد ذات المنبت الكوفي حتى تسلل التشيع الى الاعتزال حتى اطلق علی معتزله بغداد متشیع المعتزله تمییزا لهم عن معتزله البصره و لقد فضلوا علیا (ع) علی ابابکر و ادانو اصحاب الجمل و تبرأ و امن معاویه و عمر بن العاص و خاضوا فی مبحث الامامة. (192)

پس به دلیل اینکه کوفه یک مرکز شیعی بوده از زمان امام علی (ع) یا حتی از دوره ای که عمار یاسر در آنجا حاکم بوده این فکر شیعی است که سرایت می کند در اندیشه معتزله و جالب اینکه اگر گفته می شود شیعه تحت تاثیر معتزله است مربوط به معتزله بغداد است؛ چون مفید (193) و مرتضی (194) و سید رضی (195) حتی دوره ای که صدوق (196) به عراق سفر می کند همه در بغداد هستند (همچنین بنی نوبخت (197)) و کاری با بصره ندارند. به عبارت دیگر کسی نگفته که معتزله بصره مستقیماً بر اندیشه های شیعی تاثیر گذاشته در حالی که تفاوت آشکار در یک مرحله بین معتزله بغداد و بصره در تفضیل است و بعد هم این فکر به بصره سرایت می کند حال آیا شیعه افکار خویش را از معتزله گرفته یا عکس تمام نویسندگان یک مورد که اثبات کند که شیعه دورانی دارای یک فکر بود و سپس این فکر تحت تاثیر اندیشه های معتزله دگرگون شده را ارائه نداده اند خبر مسئله تشبیه که قبلاً بیان کریم یک تهمت بیش نیست و سند تاریخی ارائه نشده بلکه گفتیم منابع شیعی شهادت بر علیه این تهمت می دهند و معمولاً مخالفین زحمت تحقیق در منابع شیعی را به خود نداده اند. در طرف مقابل خود معتزله هم قبول داند که معتزله بصره قائل به تفضیل نیستند.

قاضی عبد الجبار در شرح اصول خمس می نویسد: «فاعلم ان المتقدمين من المعتزله ذهبوا الى ان افضل الناس بعد رسول الله (ص) ابوبکر ثم عثمان ثم علی (ع)». (198) البته او واصل را استثنا می کند (الا واصل فانه يفضل امير المؤمنين لعثمان) اما این تفضیل از ناحیه واصل باآنچه که از او نقل می شود که گفته است «لم یجز

قبول شهادة علی (ع) و طلحه و الزبیر علی باقه بقل « در تضاد است. (199)

معتزله و عصمت انبیا

دکتر احمد محمود صبحی از کسانی است که نمی تواند بپذیرد معتزله تحت تاثیر شیعه بوده اند. با این حال، در بحث عصمت معتقد است که معتزله تحت تاثیر شیعه بوده اند. اومی نویسد:

هناک عقاید اخرى للشيعة شارك فيه المعتزلة و اثاروا جانب التشيع على الجانب السني و لعل اهم هذه العقاید مايتعلق بالعصمة. (200)

گرایش برخی از معتزلیان به تشیع

یکی از شواهدی که اصالت فکر شیعی را نشان می دهد و اینکه معتزله تاثیر تحت تاثیر شیعه واقع شده اند، گرایش برخی از معتزله به تشیع است. در حالی که سابقه ندارد کسی عمری را در تشیع بگذراند و سپس جذب معتزله شده باشد.

صاحب المعیار و الموازنه می نویسد: انک لم تر شیعیا قط رجع القهقري بل یزداد فی الافراط و یغلو فی القول و لایرجع الی التقصیر حتی یرجع بالافراط رافضیا کبیرا قال بعض الناس ارنی شیعیا صغیرا اراک رافضیا کبیرا (201) دانشمندی که جذب شیعه شده اند، عبارتند از:

1. ابن قبه رازی که در آغاز معتزلی بود سپس شیعه شده (202) و مدتها قبل از دوره شیخ مفید، سید رضی و سید مرتضی از دنیا رفته است.

2. محمد بن عبدالملک بن محمد تبار (203) ؛

3. محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی (204) به نظر می رسد آنچه آقای جعفریان درباره عبدالرحمن بن احمد نوشته اند (205) که او معتزلی بوده و شیعه شده و مطلب را از نجاشی نقل می کنند اشتباه باشد که صورت پذیرفته چون عبارت نجاشی این است: «عبد الرحمن بن احمد بن جبرویه... متکلم من اصحابنا حسن التصنيف جید الکلام و علی یده رجع محمد بن عبد الله بن مملک الاصفهانی من مذهب المعتزله الی القول بالامامه»؛ (206)

4. علی بن محمد بن عباس؛

5. علی بن عیسی، رمانی بغدادی؛ قصته... قد عرف عنه الثبات فی الراي و المذهب و الصمود امام النوازع الفکریه و الزعاع المذهبی و ان قصة مع السری الرفاء لتعکس هذه الناحیه من خلقه النفسی و العلمی ... فالرمانی بهذه النفسیه نجدهم یذکرون عنه انه رافضی.

6. یکی از افرادی که گفته شده بخشی از اندیشه های او تحت تاثیر شیعه بوده نظام است و این تاثیرگذاری به دلیل ارتباط و مباحثات او با هشام بن حکم بوده است. (207)

نظام در انکار قیاس با شیعه هم عقیده است و بسیاری از مثالهایی که در رد قیاس ذکر کرده، در کلام امام صادق (ع) در رد بر ابوحنیفه آمده است. (208)

البته بحث مستقلاً هم درباره ابن راوندی و ابو عیسی وراق لازم است که این دو معتزلی بودند و بعد برگشتند مخصوصاً ابن راوندی که کوبنده ترین نقدها را بر معتزله در فضیحة المعتزله وارد کرد که خیاط در انتصار ناله اش

از دست او بلند است هرگونه تهمت را هم نثار او می کند حال آیا ابن راوندی که از معتزله برگشت سرانجام شیعه شد یا نه یا اول شیعه شدو بعد هم به الحاد گرایید سخنان اندیشمندان درباره او خیلی گوناگون است و نوعا او را به زندقه و الحاد متهم کرده اند در بین شیعه سید مرتضی او را محتاطانه از آن اتهامات بری می داند. (209)

پی نوشت ها :

(1) تا آنجا که در منابع جست وجو شده، قبل از خیاط کس دیگری این سخن را مطرح نکرده است. البته خیاط کتاب خویش را در سال 269 ه . تالیف کرده و جاحظ سالها قبل از خیاط در فضیلة المعتزله به شیعه تاخته است؛ اما درحال حاضر از این کتاب و محتوای نقدهای جاحظ اطلاعی در دست نیست.

(2) الانتصار، ص 36.

(3) همان، ص 214.

(4) همان، ص 35 - 36.

(5) مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 105.

(6) منهاج السنه، ج 1، ص 16.

(7) ضحی الاسلام، ج 3، ص 268.

(8) ضحی الاسلام، ج 3، ص 268.

(9) الفرق الکلامیه الاسلامیه، ص 158.

(10) الفصل، ج 5، ص 40.

(11) المنیة و الامل، ص 96.

(12) الفرق الاسلامیه، ص 29.

(13) مقدمه سید حسین نصر بر کتاب شیعه در اسلام از علامه طباطبایی.

(14) سخن ابن تیمیه قبلا نقل شد.

(15) تمدن اسلامی در قرن چهارم، ج 1، ص 78.

(16) فلسفه و کلام اسلامی، ص 14، گویا آقای وات امکان پذیر نمی داند که معتزله و شیعه به موازات یکدیگر در بعضی مسائل همفکر بوده باشند.

(17) الشیعه فی التاریخ، ص 24 و 25.

(18) احتجاج طبرسی، ج 1، ص 104.

(19) همان، ص 153 - 157.

(20) همان، ص 131 - ص 149؛ بلاغات النساء، ص 23 (به نقل از زندگانی حضرت زهرا، ص 122) .

(21) اصول کافی، ج 1، ص 174؛ جامع الروات، ج 2 ص 26؛ سفینه البحار، ج 2، ص 458؛ تاسیس الشیعه، ص 358.

(22) برای نمونه ر.ک: توحید صدوق، ص 123 و 133؛ اصول کافی، ج 1، ص 79.

(23) فهرست شیخ، ص 355؛ رجال نجاشی، ص 304، معالم العلماء، ص 128.

(24) رجال کشی، ص 276 و 277.

- (25) اصول کافی، ج 1، 171.
- (26) صحیفه سجادیه، دعای 31، ب. 1.
- (27) دعای اول.
- (28) دعای 32، ب. 2.
- (29) همان، ب. 6.
- (30) همان جا.
- (31) دعای 5.
- (32) دعای 47، ب. 18.
- (33) همان، ب. 72.
- (34) همان جا.
- (35) همان، ب. 18.
- (36) همان دعای 32، ب. 7.
- (37) دعای 47.
- (38) دعای 32.
- (39) دعای 46.
- (40) دعای 47.
- (41) دعای 52.
- (42) دعای 47.
- (43) دعای اول.
- (44) دعای 32.
- (45) دعای اول.
- (46) دعای 32.
- (47) المعیار و الموازنه، ص 254 و 255.
- (48) همان، ص 294.
- (49) موسوعة کلمات الامام حسین (ع) ، ص 529.
- (50) اصول کافی، ج 1، ص 82 (حدیث اول) .
- (51) اصول کافی، ج 1، ص 72.
- (52) همان ص 74 و توحید صدوق، ص 253.
- (53) توحید صدوق، ص 450، 451، 453، 445.
- (54) همان، ص 439 و 283.
- (55) همان، ص 35 و 251.
- (56) امالی مفید، ص 157.
- (57) همان، ص 130، 57 و 138.
- (58) همان، ص 436.

- (59) همان، ص 70 و 369.
- (60) همان، ص 361؛ اصول کافی، ج 1، ص 58، 157؛ توحید، ص 362 و 363 (عناوین فوق از کتاب الامام علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهیه استاد جوادی آملی برگرفته شده است).
- (61) مسعود، مروج الذهب، ج 3، ص 379.
- (62) ابن الندیم، فهرست، ص 123؛ شبلی نعمان، تاریخ علم کلام، ترجمه سید تقی داعی گیلانی، ص 31.
- (63) تاریخ فلسفه اسلامی، ص 40 و 41.
- (64) همان، ص 56-57.
- (65) الشيعة الاماميه، ص 55؛ تاسیس الشیعه، ص 356.
- (66) همان و تاسیس الشیعه، ص 357.
- (67) همان و تاسیس الشیعه، ص 357.
- (68) تاسیس الشیعه، ص 355.
- (69) همان جا.
- (70) همان، ص 357.
- (71) همان، ص 355.
- (72) همان، ص 358.
- (73) الفهرست، ص 223.
- (74) همان، ص 276.
- (75) رجال کشی، ص 278.
- (76) رجال کشی، ص 217.
- (77) الفهرست، ص 224؛ فهرست شیخ، ص 323؛ رجال نجاشی، ص 228.
- (78) رجال کشی.
- (79) الفهرست، ص 223؛ معالم العلماء، ص 128؛ فهرست شیخ، ص 355؛ رجال نجاشی، ص 305.
- (80) رجال کشی، ص 498.
- (81) فهرست شیخ، ص 265.
- (82) فهرست شیخ، ص 331.
- (83) فهرست شیخ، ص 223.
- (84) همان، ص 254، 255.
- (85) همان، ص 376.
- (86) همان، ص 381.
- (87) همان، ص 368.
- (88) همان، ص 368.
- (89) همان، ص 369.
- (90) همان، ص 297.
- (91) همان، ص 60.

84. همان، ص 84.
93. همان، ص 57.
94. همان، ص 279.
95. الفهرست، ص 226.
96. همان، ص 225.
97. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص 4.
98. همان جا.
99. همان جا.
100. همان جا.
101. همان جا.
102. همان، ص 4 و 5.
103. همان، ص 5.
104. همان، ص 6.
105. همان جا.
106. همان، ص 7.
107. همان جا.
108. همان جا.
109. همان، ص 7 و 8.
110. همان جا.
111. همان جا.
112. همان جا.
113. همان، ص 9 و 10.
114. همان، ص 10.
115. همان جا.
116. همان، ص 10.
117. شرح اصول الخمسه، ص 323.
118. المنية و الامل، ص 149.
119. الفرق بين الفرق، ص 94.
120. اعتقادات صدوق، ص 69.
121. معالم الفلسفة الاسلامية، ص 173.
122. همان، ص 171 - 172.
123. همان، ص 172.
124. المطالب العاليه، ج 9، ص 250.
125. فضل الاعتزال ص 239؛ طبقات المعتزله ابن المرتضى، ص 33؛ المنية و الامل، ص 25 و 26 (گر چه اين

- ماجرای چون در منابع معتزله به شکل خاصی نقل شده و کیفیت طرح آن به نفع آنها است، جای بحث و بررسی دارد، ولی این مقدار از نقل آنها قابل قبول است که شیعه در مقابل آنها موضع گیری منفی داشته است).
- (126) اصول کافی، ج 1، ص 169 و 170؛ مروج الذهب، ج 4، ص 105.
- (127) ر.ک: نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام.
- (128) مروج الذهب، ج 4، ص 104؛ مذاهب الاسلامیین، ج 1، ص 127.
- (129) رجال نجاشی، ص 176.
- (130) دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 5، ص 582.
- (131) رجال نجاشی، ص 305.
- (132) الفهرست، ص 224.
- (133) همان، ص 224.
- (134) همان، ص 223.
- (135) رجال نجاشی، ص 217.
- (136) فرق الشیعه، نوبختی (مقدمه).
- (137) همان جا.
- (138) الفهرست، ص 217؛ ابن راوندی در ابتدا معتزلی بوده و بعد از آنان رویگردان شده و این کتاب را بر رد آنها نوشته است.
- (139) الفهرست، ص 185.
- (140) همان، ص 185.
- (141) همان، ص 204.
- (142) همان، ص 206.
- (143) همان، ص 208.
- (144) همان، ص 214.
- (145) همان، ص 215.
- (146) همان، ص 213.
- (147) همان، ص 217.
- (148) ثورة العقل، ص 237.
- (149) مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 103، 105، 257؛ وراق هم ابتدا معتزله بوده است که بعد معتزله او را طرد کرده اند (جامع الرواة، ج 2، ص 408).
- (150) الفرق بین الفرق، ص 41.
- (151) مناظرات فخرالدین رازی فی بلاد ماوراء النهر، ص 39.
- (152) اصول العقیده بین المعتزله و الشیعة الامامیه، ص 195، 197.
- (153) تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 155.
- (154) اصول کافی، ج 1، ص 99 و 100.
- (155) توحید صدوق، ص 289.

- (156) معالم العلماء، ص 128؛ فهرست شیخ طوسی، ص 355؛ الفهرست، ص 224؛ فقط در الفهرست ابن ندیم تعبیر حدث به جای حدوث به کار رفته است.
- (157) شهرستانی، ملل و نحل، ج 1، ص 165.
- (158) الانتصار، ص 212.
- (159) با اینکه قبلاً اشاره کردیم که یکی از کتابهای هشام در رد ثنویین بوده است.
- (160) نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج 2، ص 172.
- (161) توحید صدوق، ص 363 و 364.
- (162) انتصار خیاط، به نقل از الغدیر، ج 3، ص 90.
- (163) اوائل المقالات، ص 14.
- (164) الانتصار، ص 212.
- (165) الشیعه بین الاشاعرة و المعتزله، ص 151.
- (166) ر.ک: بلخی، ذکر المعتزله، ص 64؛ قاضی عبدالجبار، فضل الاعتزال و ذکر المعتزله، ص 146، 147، 163، 214 و 215؛ المنیة و الامل، ص 17 و 18؛ البحر الزخار، ج 1، ص 44؛ نشوان الحمیدی، الحور العین، ص 260.
- (167) فضل الاعتزال، قاضی عبدالجبار، ص 150.
- (168) امالی سید مرتضی، ج 1، ص 148.
- (169) قاضی عبدالجبار همدانی، طبقات المعتزله، ص 1 و 15؛ المنیة و الامل، ص 17 و 22.
- (170) طبقات المعتزله، ص 214.
- (171) الفهرست، ص 202.
- (172) همان جا.
- (173) مناسبات فرهنگی بین معتزله و شیعه، ص 22.
- (174) احمد بن یحیی، طبقات المعتزله، ص 7.
- (175) امالی سید مرتضی، ج 1، ص 165.
- (176) اصول العقیده بین المعتزله و الشیعة الامامیه، ص 28.
- (177) شرح الاصول الخمسه، ص 7.
- (178) نهج البلاغه، ص 526.
- (179) همان، ص 481.
- (180) در نهج البلاغه سوالها حذف شده فقط آمده است مثل عن القدر فقال طریق مظلم فلا تسلكوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله فلا تتكلفوه که به نظر می رسد سید رضی اینجا گزینش کرده باشد و بقیه را حذف کرده باشد.
- (181) توحید صدوق، ص 365.
- (182) الفرق بین الفرق، ص 220.
- (183) ضحی الاسلام، ج 3، ص 268.
- (184) فی علم الکلام (معتزله)، ص 19.
- (185) تحف العقول، ص 162.

- 186) بحار الانوار، ج 5، ص 58؛ میزان الحکمه، ج 2، ص 5.
- 187) تتمه المنتهى، ص 108.
- 188) تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، ص 290؛ امالی مرتضی، ج 1، ص 114.
- 189) مجله تراثنا، شماره 30، ص 117.
- 190) شهرستانی، ملل و نحل، ج 1، ص 52.
- 191) تاریخ فلسفه در اسلام، ج 1، ص 290.
- 192) فی علم الکلام المعتزله، ص 262.
- 193) میر حامد حسین، ص 43، 44.
- 194) مقدمه الذخیره فی علم الکلام.
- 195) نهج البلاغه و گرد آورنده آن، ص 35.
- 196) مقدمه معانی الاخبار، ص 21، 22.
- 197) مقدمه فرق الشیعه نوبختی.
- 198) شرح الاصول الخمسه، ص 767.
- 199) نظریه الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، ص 457.
- 200) همان جا.
- 201) المعيار و الموازنه، ص 32.
- 202) فهرست شیخ طوسی، ص 297 و 298؛ وسائل الشیعه، ج 20، ص 332؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج 4، ص 446؛ حسین مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص 161؛ رجال علامه، ص 143؛ رجال ابی داود، ص 321.
- 203) تضد الايضاح، ص 300؛ رجال ابی داود، ص 322؛ جامع الرواة، ج 2، ص 146؛ رجال علامه؛ ص 164.
- 204) رجال نجاشی، ص 269؛ رجال ابی داود، ص 321 و 320؛ جامع الرواة، ج 2، ص 144؛ رجال علامه، ص 161.
- 205) مناسبات فرهنگی بین شیعه و معتزله، ص 61.
- 206) رجال نجاشی، ص 164.
- 207) شهرستان، ملل و نحل، ج 1، به نقل از مجله تراثنا، شماره 30، ص 180 و مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 201.
- 208) نظریه الامامة لدى الشيعة الاثني عشرية، ص 459.
- 209) شافی، ج 1، ص 87 تا 89 به نقل از مناسبات فرهنگی، ص 76؛ مهدی محقق، بیست گفتار، ص 28.